هجرتِ بانوی شعر

PROPERTY OF
ARIC
Established
1989

رفعت حسینی

هجرتِ

بانوی شعر

چند شعر

PROPERTY OF ACKU

رفعت حسینی

PROPERTY OF ARIC Established 1989

ناشر:

مسعود صارم

AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY
3 ACKU 00008114 0

*** نام کتاب : هجرتِ بانوی شعر

*** شاعر : رفعت حسینی

*** چاپ نخست : آلمان ، ۱۹۹۸ مسیحی

*** ناشر : مسعود صارم

*** همهء حقوق محفوظ است ۰

*** نقل مندرجات با ذکر منبع مجاز است ۰

درین دفتر میخوانید :

شعر	صفحه
هزارساله سخن	۷
ای تمامِ تأریخ	۹
سبز و نایاب	۱۱
نه اعتقادنه محنت	٤۳
زیبایی تو آمد	٤۵
نه زمینی، نه زمانی	٤۷
رستهء شکسته	٤۹

از اعتراف و انزجار ۵۱
هجرتِ زنبقها ۵۳
شیوه ۵۷
دردیروبرمناره ۵۹
زلالِ زیبایی ۶۲
خار خار ۶۶

6

هزار ساله سخن

به عاشقانه ترین شیوه

رخ به روی جهانست

این دقیقه های مبارک :

که نقشِ یاد ونامِ ترا دارند

وزآخرین تعصبِ آیینِ عشق

راز ها دارند

جوان ترین تپشِ شعله های آتش را

به ذهن ، می بخشند

وازادبِ شرقی و وقارِ گرانبار

هزار ساله سخن را

به یاد می آرند !!

برلین ، دلو ۱۳۷۶ شمسی

جنوری ۱۹۹۷مسیحی

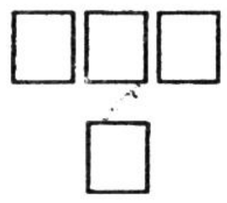

ای تمامِ تأریخ !

آسمان !

مهر و ماه !

ای تمامِ آدم ها !

ای تمامِ قطره های باران ها !

من

به سانِ افغانستان :

ویرانم

و به اندازهء اندوهش :

دلگیر

. . . . . .

ای تمامِ دریا ها !

ای تمامیتِ تلخِ تأریخ !

ای تمامِ فردا ها !!

برلین ، مارچ ۱۹۹۸ عیسوی

حوت ۱۳۷۶ خورشیدی

سبز و نایاب

من درین نزدیکی ها

کاری خواهم کرد .

من درین نزدیکی ها
صبحِ زودی
می افتم راه
و سکوتم را
می برم با خودو می بخشم آنرا
به شبی
در شهری دور .

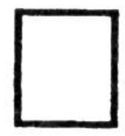

من درین نزدیکی ها
به تماشای صدایی خواهم رفت
که به اندازهء ایمان
ژرف و پالوده وسبزست
و نایاب
ورمزِ پرواز
درآن

زندانیست !

□

من درین نزدیکی ها
به نجاتِ دلِ خود
خواهم کوشید.

□

من درین نزدیکی ها
کودکی های خودم را خواهم پالید
و به همراهی آن دورهء بی خدشه زسرمای شکستن
لبِ جویی می نشینم
و پاهایم را
می گذارم که حکایت کند از درد و ازدشت
و از دوری ره

با آب !

□

من درین نزدیکی ها
کاری خواهم کرد!

□

من درین نزدیکی ها
میروم پشتِ گیاهِ کم پیدایی می گردم
تا مگر یأس مرا
زدلم ، دور کند .

□

من درین نزدیکی ها
وقتِ خود را به غچی هایی می بخشم

که برای چوچه و دانه

– فراوان –

سرگردانی دارند .

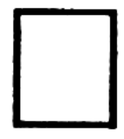

من درین نزدیکی ها

گل سرخی را

به فریبایی نامی

مثلاً عیاری

می بخشم .

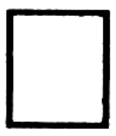

من درین نزدیکی ها

ساده گی را

وصفا را

پیشه خواهم ساخت

و به قدرِ خواهشِ دل
نامِ باران و فراوانی را
می نویسم
روی هر فرصتِ نابِ فارغ بودن .

□

من درین نزدیکی ها
[مرگ
یا
آزادی <۱>] را
بار دیگر
خواهم خواند .

□

من درین نزدیکی ها

<۱> منظوررمان " آزادی یا مرگ " اثر نیکوس کازانتزاکیس است .

میزبانِ بینظیری خواهم شد
و غریو و نعرهء دریایی را
میهمان خواهم کرد
تا ز کوهِ حماسه
حکایت بکند.

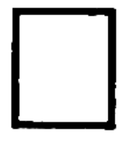

من درین نزدیکی ها
راه ، خواهم افتاد
و به همگامی بیخوابی هایم
ایمنی ها را ، جستجو خواهم کرد.

من درین نزدیکی ها
تبعهء گمنامی ها خواهم شد
وآشیانی

و مکانی را

خواهم پالید

که درآن ها

شعر فراوان باشد

و صدای چوچه های مرغ ِ کم پیدای آرامش.

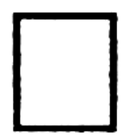

من درین نزدیکی ها

راهِ پر پیچ و خمِ دلدادن را

به صدای کنری ام

قصه خواهم کرد .

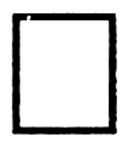

من درین نزدیکی ها

نامه یی را

به نشانی چکاوک هایی

میفرستم

که صدا شان ، از بیمِ راکت

سوی گم گشتن رخ کرده ٠

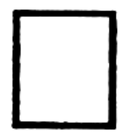

من درین نزدیکی ها

کوچه هایی را

به تماشا خواهم رفت

که دران کودکی ام راه سپرده ست ٠

و غمی را خواهم جست

که زسگلیدنِ تارِ سه پرچه

روز ما را پر می کرد ٠

ودرختی‌را

خواهم جست

که پریشیده ترین زیبایی ها را داشت

و به هنگامِ خزان

رهگذارِ کوچهء ما را نقاشی می کرد

-وچه نقاشی بود !

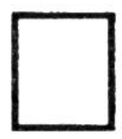

من درین نزدیکی ها

لحظه های منتظر را

با خبر خواهم ساخت

که بیایند و اندوه مرا نیز

- اگر ممکن باشد -

باخود ببرند .

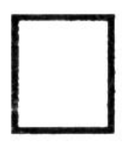

من درین نزدیکی ها

قصهء روشنی وآب

و زیبایی را

به تمامِ واحه های شده خشکِ سرِ راهم

می گویم !

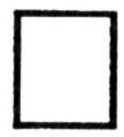

من درین نزدیکی ها
از تمامِ غم ها می خواهم
که به همراهی من
طاقِ زخمی شدهء نصرت را
در پغمان
به تماشا بروند
و سپس با آنها
تا حوالی منارِ استقلالِ کابل
– که به آزادی و مردان پیوسته –
خواهم آمد !

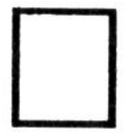

من درین نزدیکی ها

ز صدای قمریی می خواهم
که به سروی که در آن
آشیان ساخته است
باز گوید ، این سخن را :
- دل این عاشق می خواهد:
حرکت را به سکون ،
و صدا را به سکوت ،
و دلی یخزده را ، با خورشید ،
آشنا یی بخشاید !!

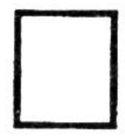

من درین نزدیکی ها
از غمِ غربت وازهجرت ها
وزتاریک وروشن
حکایت خواهم کرد !

□

من درین نزدیکی ها

بی خودی ها را

رسوا خواهم کرد !

وزکم بودنِ باران

وز خبرنا شدنِ حس

زکوچید نِ ایمان

وز اندک شدنِ خاطره های خوش ،

وزمصلوب شدن های تمامِ دل ها ،

وزتنهایی و معصومیتِ و عشق

به خاک و به درخت

وزتنهایی و معصومیت وعشق

به آب و به گیاه

وز تنهایی و معصومیت وعشق

به لوح و به قلم

وز تنهایی دل های ستمکش

داستان ها خواهم پرداخت !

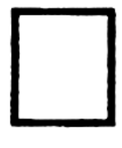

من درین نزدیکی ها
از شنیدن ونگفتن
خواهم گفت
وز نجابت
- که سفر کرده عزیزیست -
وزتلاقی عقاب و پروبالِ بشکسته
وزبیروح ترین حادثه های تکراری
وزعبادتکده هاییکه زتنهایی میگریند
وزخالی شدنِ میکده ها
وزجوانانِ هزاران ساله
وزنانِ بی زیبایی
وز مردا نِ عقیم
وزپیرانِ معبر

اما ، لال

وز کمبودی دل باخته گی

وزقدرت وصلابت و شکستن

وزتمامِ حرکاتِ حلزونی

وزارادی شدنِ حمله به پیمان وبه عهد

وز تفاخر به جنون

وز آقایی درد

وز یگانه شدنِ تلخی و بودن

وز بی عصمتی دخترِ رسوای خرد

وز طبیعت که فقط گشته :

ستم

وز شطرنج

میانِ دل ودرد

وزنفرین و شقاوت

وزتأثیر تألم و خلوص

وزفراوانی خشم و خطر و تعزیه و دلتنگی

وزتعالیمِ شیاطینِ خطیب

وز انواعِ شکنجه

وز همرنگی مرد و نامرد

وزخبر های بدِ عکه و بسیاری آن

وز خاکِ شوره و آبِ نمک

وزهمچشمی مین و راکت

وز بمباردمانِ تاکستان

وز خورشید و کم نوری آن

وز زشتی وطنینِ واژه های بد معنی

وزپژواکِ صدای بیدردی

وز دوری اساطیر ، زیادِ دوران

وزخیابان های ساکت

وزخالی شدن مطبخ ، از آتش و دود

وز رهایش که به وادی فراموشان خسبیده

وزعادی شدنِ رابطهء مرگ و طبیعت

وزآتش زدنِ خاطره ها

وزپیمان شکنی ها

وزمجازی شدنِ باور ها

وزبیداری نام شبِ وحشت

وزسهمِ لحظه ها

ازبیتابی ها !

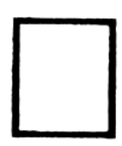

من درین نزدیکی ها

کاری خواهم کرد.

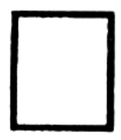

من درین نزدیکی ها

خواهم گفت :

که به دنبالِ لبی خنده

هزاران فرسخ را پیمودن

چی معنیی دارد ؟
وتسلی را
گم کردن
و یقین را
جستن
و تحمل را
در به در
پالیدن
وز کنارِ پنجره
درگریبانها
سر ها را
دیدن
ووقوعِ عشقی را
متعلق به گذشته ، دانستن
و تمام ِلحظه ها را
خِرخِرِ مرغی بسمل فهمیدن

ودرخشنده سحرگاهان را

به فراموشی بسپردن !!

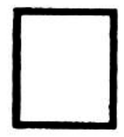

من درین نزدیکی ها

دیدنت خواهم آمد

و تو

- آنگه -

خواهی دانست

که صدایم ، چقدر ، پیر شده ست

و دلم

پیر تر ازماه و زمین.

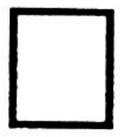

من درین نزدیکی ها

پردهء خاکستر را

ازروی دلم

بر میگیرم

به امیدی که بیابم قوغی .

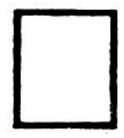

من درین نزدیکی ها

شیوه یی را

که به نومیدی دل ها می انجامد

رسوا خواهم کرد

و تو

- آنگه -

خواهی دانست :

نامِ خون خورده ترین عهد و قرارِ آدمها را

نامِ بشاش ترین قاتلِ زیبایی ها را.

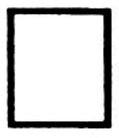

من درین نزدیکی ها

میدانم

به گوارایی یک قصه ز ایام بشارت

درخیالی

بر خواهم خورد

و ازان پس

غمِ من

بیشترین خواهد بود.

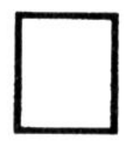

من درین نزدیکی ها

خانهء همدردی

خواهم رفت

و ازاو خواهم خواست

که به دیدارِ نبردی برویم :

بینِ دلتنگی و روز،

بینِ خوشنودی و آوای حقیقت ،
بینِ نرمش و شکست ،
بینِ گلهای پتونی و شبی یخبندان !

من درین نزدیکی ها
گلهء اندیشیدن را
در مزارعِ خیال
میبرم بهرِ چرا
وبه همسایهء ما
خواهم گفت :
که صدا های حقیقت و بلا
به هم ،سخت شباهت دارند!
وز شک ، خواهم پرسید :
که چی وقت
می رود ، جای دگر ؟

وز آرامی خواهم پرسید :

که چرا خانهء ما

هیچ

نمی آید ؟!

من درین نزدیکی ها

به تساوی دل و غصه

نخواهم پیوست .

دل و اندیشه

جهان های جدایی دارند

واقعیت ، مگراینست :

[تساوی غم و دل

تساوی دل و

اندیشه !]

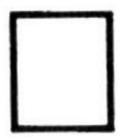

من درین نزدیکی ها

کاری خواهم کرد.

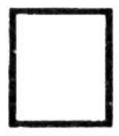

من درین نزدیکی ها

دردِ خود را

تا

چاره کنم

به سراغت خواهم آمد

چون ترا پیدا کردم

خویشتن را

پیدا خواهم کرد.

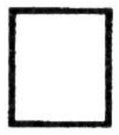

من درین نزدیکی ها

تا زمان ، اینهمه ، تکرار نگردد در ذهنم

ضربه های ساعتِ دیواری را

متوقف خواهم ساخت .

من درین نزدیکی ها

نانجیبی ها را

دیگر

اینهمه ساده

نخواهم بخشید

من سزاوار نیم بینِ دو کوه و دو تضاد

گردِ ناچیزی گردم !

من سزاوار نیم

علتِ مرگم

نامِ دیگر

جز نامِ خودم

باشد !

و سزاوار نیم
عشقِ خودم را بکشم !

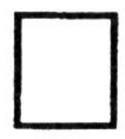

من درین نزدیکی ها
جشن آیینه وزیبایی چشمانِ ترا
درخلوتِ آن
در سلوکِ واژه هایی شایسته
منعکس خواهم ساخت
و سپس
مستی و عربده جویی را
- در شبی مثلِ غمم
تیره و ژرف -
به سکوتِ واژه هایی می بخشم
همه
از جنس بغاوت

و پرخاش و خشم !

□

من درین نزدیکی ها
غلظتِ تیره گی شب ها را
با توان سنجی دلگیر ترین حوصله ها
خواهم اندازه گرفت

و سپس
زکبوترها خواهم پرسید
که نشستن ، خامش
- برچوکی نظاره گری
زچی رو ، غیرِ انسانیست !؟

□

من درین نزدیکی ها

هیجان هایم را خواهم گفت

که موقر ودقیق

به محبت

و به میعاد بیندیشند !

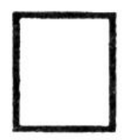

من درین نزدیکی ها

به تخییل و دلم خواهم گفت :

که به فکر رویشِ

نخلِ صداقت باشند

و به معنی تقلا و هجوم

بار دیگر بنشینند و اندیشه کنند

ونگهدارِ صدا

و نگهدارِ آبادی باشند

وز آواره گی و یأس بفهمند که بودن

معنی خوب و زیبا و بلندی دارد

که به آن ، خو باید کرد

وکلامی را

باید آموخت

که عبادت و ریاضت را

توجیه کند

و به دنبالِ صلایی

باید

رفت

که محبت و سلامت را

آغازی باشد

وز پشیمانی ها

باشد دور!

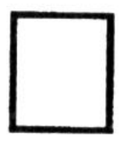

من درین نزدیکی ها

کاری خواهم کرد .

□

من درین نزدیکی ها
می خواهم
خصلتِ سنبله های همه تن بار و سخاوت را
در کردِ گندم ، هنگامِ درو
-به تمامیت ، دریابم

و بدانم که چرا بید
نه ، باری دارد
و فقط سایهء دلبندش را
تشنه گان ، خواهانند !؟

و بدانم که چرا قمری و سرو
همدگر را
اینقدر خواهانند !؟

و بدانم ، زچی رو،
معنی عشق

دگرگون شده است ؟

و بدانم که به هنگامِ شکار
بر خرامِ کبکی
مثلِ ماری ، مرگ
چرا چنبر می گیرد ؟

و بدانم ز خیالِ چشمی
دل
سیه مست
چرا می گردد ؟

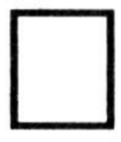

من درین نزدیکی ها
در تمامِ کشور ویرانی می گردم
شاید آن جا بتوانم یافت
قبرآرامش را !

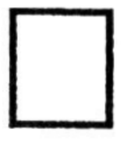

من درین نزدیکی ها

کاری خواهم کرد

که بیارزد به تأمل و تفکر

وبیارزد که بدانیم

کجا ها ، باید

پی بگیریم صدای سبکِ بدعت ها را

ونمازی بگذاریم ، به همراهی بارانی

برمزارِ

آزادی !!

برلین ، حوت ۱۳۷٦ شمسی

مارچ ۱۹۹۸ مسیحی

نه اعتقاد
نه محنت

نه در هوای نرمشِ حالی

نه حسرتی برای صدایی

نه محنتی زراهِ درازی

نه انعکاسِ خشونت

نه التهابِ ترس هجومی

نه حمله یی زلشکرِ تلخی

نه اعتقاد به نامی

نه انتظار ز، کامی

نه بیم از شکستنِ عهدی

نه طرحِ گفتنِ رمزی

نه خسته گی محتملِ جان

نه هالهء سیهی دورِ زنده گی نام

. . . . . .

چه انتظارِ محالی !

چه انتظارِ محالی !!

برلین ، فبروری ۱۹۹۷ مسیحی

دلو ۱۳۷٦ خورشیدی

زیبایی تو آمد !

[۱]

مغرورو سربلند

زیباییت

رسید !

[۲]

قصدم گذشتن ازخود

و ز دستِ خویشتن بود !

[۳]

باید

شکسته باشم !

گفتم به خود

ولیکن

زیبایی توآمد

من

سربلند گشتم !!

برلین ، سپتمبر۱۹۹۶ مسیحی

نه زمینی ، نه زمانی

رفته برباد

دلت !

به کجا خواهی رفت ؟

رفته برباد دلت !

رفته بر باد

شکیبایی آهنگونت !

رفته بر باد

دلِ عشق آیینت !

رفته بر باد زمینت !

رفته بربادزمانت !

زکجا

آمده ای ؟

به کجا خواهی رفت ...؟

برلین ، جنوری ۱۹۹۶ م.

جدی ۱۳۷۵ ش.

رستهء شکسته

قومِ شکسته گانند !

خیلِ گرسنه گانند !

□□

باری چی شد ؟

که اینک :

از دست رفته گانند ؟

این با دو پا روان ها

کز اصل

رسته گانند !!

برلین ، اپریل ۱۹۹۷ میلادی

ثور ۱۳۷٦ شمسی

از اعتراف و انزجار

[۱]

به جای آنکه بگویند :

شب و تبی که بیامد

گناهِ روشنِ ما بود !

گناهِ از قراول ما بود !

. . . . . .

زاعتراف ، گذشتند !

[۲]

چو اعتراف نکردند

وزاعتراف

گذشتند

به انزجار

رسیدند !!

آلمان ، سپتمبر ۱۹۹٤ میلادی

سنبله ۱۳۷۳ خورشیدی

هجرتِ زنبق ها

گرچه در مدتِ طولانی بودن با اندوه
داوری های من و شک

و سکوت

و

بروزِ ناگهانی زمانی دیگر

– لبریزِ خون

و

عقب رفتن

تا مرزِ قیاس

و

مهاجرشدنِ نور شناسان

و

مهاجر شدنِ بینایی

و

مهاجر شدنِ پاسخها

و

مهاجرشدنِ بانوی نورانیِ شعر

و

مهاجر شدنِ بادِ بهاری

و نوازش

و

مهاجر شدنِ معنی آب

و

مهاجر شدنِ لذتِ دیدارِ چنار

و

مهاجر شدنِ خیلِ کبوتر های قاصد

و

مهاجر شدنِ سبکِ وقار

و

مهاجر شدنِ رویشِ زنبق ها

از باغ

و

مهاجر شدنِ وقتِ عبادت و دعا

و

مهاجر شدنِ عهدِ نجابت

و

مهاجر شدنِ دیدنِ زیبایی

در چشمانت

. . . . . .

زنده گی را

- یکسر -

پر کردند

من

تلاشم

این بوده ست :

که مهاجر نشود عشق

ز دل !!

برلین ، جنوری ۱۹۹۸ مسیحی

جدی ۱۳۷٦ خورشیدی

شیوه

شیوه یی هست

- یقین دارم من -

شیوه یی هست که با آن

میتوان

امیدی

پیدا کرد

و به همراهی آن

به نبردی

- دایمی -

با تاریکی

باید پرداخت !

. . . . . .

شیوه یی هست !

ولی

پیدایش باید کرد !!

آلمان ، سنبلهء ۱۳۷٤ خورشیدی

سپتمبر ۱۹۹۵ مسیحی

در دیر
وبرمناره

باد

به دست می آید

دردیرها

وبرمناره ها !

لشکریانِ ناخوشیهای بیشماره را

خرگاه های بسیار

برپایند

و

نژندیها و سرگردانیها

ملتی را

شناسنامه شده است !

وعشق ها

بی ریشه می شوند !

زنده گی

اکنون

تلخیها را

تفسیریست ، معتبر

و یگانه !!

برلین، نومبر ۱۹۹۷ میلادی

عقرب ۱۳۷۶ خورشیدی

زلالِ زیبایی

فصاحتِ زیبایی سپیده دمان

وزلالِ جمالِ صدای تو

همریشه اند !

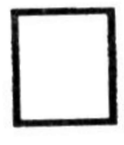

صدای تو

زمزمهء روانِ بارانست !

واژه ها

با صدای تو

نمودی دارند

وپژواکِ شان

سرزمینی میشود

برای خوب اندیشیدن

و

تیره گیها را

کمتر دیدن !

صدایت

خوابگاه همهء مهربانیهاست

صدایت

سخاوت را

معنی میکند

گاهیکه لبا نت را از بهر بوسه یی می بندی

بوسه ها ، صدایت را

میمکند

صدایت طعمِ شهامت را

در خاطره

بیدار میکند

و به تنهایی

پروازرا

خطاب می نماید !

صدایت

گمشدنِ اضطراب است

و

گواهِ :

دلیری آفتاب !!

آلمان ، نومبر ۱۹۹۵ میلادی

عقرب ۱۳۷٤ خورشیدی

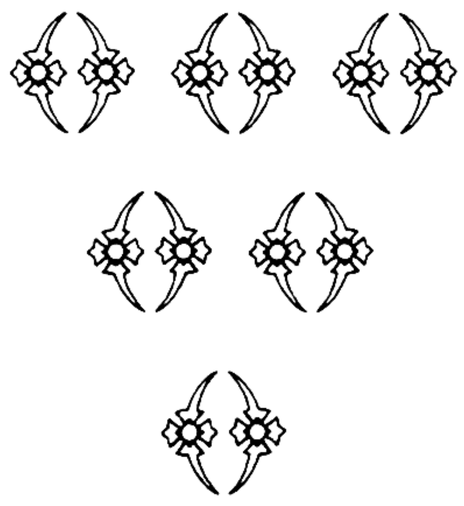

خار خار

در دلم ، باز

خار خار افتاد :

که مباداشبم شود

جاوید

ومبادا هجومِ تنهایی

برسرم سایه افگند

ابدی

ومباداغمین زیم

دایم

و

مبادا

زمان ِ غربتِ ما

تا دمِ مرگ

پایدار شود !

برلین ، مارچ ۱۹۹۸ مسیحی

حوت ۱۳۷٦ خورشیدی

از

رفعت حسینی

منتشر شده است :

*** دربیتوبودن ، مجموعهء شعر ، نایاب ،

*** تصویر صدا ، مجموعهء شعر ، نایاب ،

*** ذهن زخمی باد ، مجموعهء شعر ،

*** شبی از تبار مصیبت ، مجموعهء شعر ،

*** هزار میکده غم ، مجموعهء شعر ،

*** زنیکه باران میفروخت ، گزیدهء اشعار

به ترجمهء آلمانی ،

*** یکصد غزل بیدل ، گزینه یی از
غزلهای ابوالمعانی بیدل ،

*** تو و زمین ومن ، مجموعهء شعر ،

*** در لحظهء سوگمندِ پدرود ، گزیدهء اشعار، چاپ
دوم ،

*** در فصلِ سایهء خنجر ، مجموعهء شعر ،

*** زمینی ها ، سه منظومه ، چاپ دوم ،

*** تا وادی سرسبزِ صدا ، یک شعرِ بلند ،

*** شب و زخم و قفس ، مجموعهء شعر ،

*** بنفشه هاییکه نروییدند ، مجموعهء شعر ،

*** هجرتِ بانوی شعر ، مجموعهء شعر .

Sayed Rafat Hussaini :

Abschied der Dame der Poesie

Gedichte
1. Auflage
Berlin , 1998

Herausgeber : Masoud Sarim
Alle Rechte vorbehalten .

70

PROPERTY OF
ARIC
Established
1989

ناشر :
مسعودصارم